

حجت بخارایی

از ابتدای شکل‌گیری روزنامه‌نگاری در ایران و به‌واج رسیدنش یعنی دوران مشروطیت، دو مفهوم «روزنامه‌نگاری» و «شعر و ادبیات» از تباط تنگاتنگی با هم پیدا کردند و به‌نوعی با هم گره خوردند؛ شاعران بزرگ دوران مشروطه همچون ملک‌الشعرا بهار، علامه دهخدا، فرخی یزدی، میرزاده عشقی و… در عین حال که به شاعری مشهور بودند، روزنامه‌نگارانی صاحب‌نام و صاحب‌سبک نیز به‌شمار می‌رفتند و در مهم‌ترین روزنامه‌های زمانه خویش نویسنده و مدیر بودند و بسیاری از شعرهای خویش را نخستین‌بار در صفحات روزنامه‌ها منتشر می‌کردند و حتی گاه شعرهای این شاعران به‌عنوان سرمقاله به صفحه نخست روزنامه‌ها راه می‌یافت.

در دوره‌های بعد نیز این ارتباط تنگاتنگ بین ادبیات و روزنامه‌نگاری ادامه پیدا کرد و شاعران بزرگ معاصر از جمله احمد شاملو و فریدون مشیری و دیگران در روزنامه‌ها صفحات روزانه ویژه داشتند و بدین ترتیب بخش بزرگی از ادبیات معاصر ایران در روزنامه‌های دهه‌های بیست و سی و چهل و پنجاه شمسی تجلی و نمود یافته است. علاوه بر این، نشریات تخصصی شعر و ادبیات نیز با مدیریت شاعران و ادیبان بزرگ زمانه منتشر می‌شد.

یکی از دلایل رونق شعر و ادبیات معاصر راه‌یافتن آن به عرصه اجتماع و رونق گرفتن آن در میان مردم، انتشار شعرهای تازه‌سروده‌شده و انتقادهای ادبی و گاه جدال‌های قلمی شاعران و نویسندگان و منتقدان در صفحات روزنامه‌ها بود و از این

# روزنامه‌نگارها به‌داد ادبیات فارسی برسند

**هم سخن با استاد دانشگاه فردوسی مشهد دربارهٔ ضرورت روزنامه‌نگاری ادبی**



منظر نقش روزنامه‌نگاری در گسترش و رونق ادبیات بسیار مهم قلمداد شده‌است. در دهه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این رویکرد ارزشمند در روزنامه‌ها که در چهل سال اخیر بالیدند و در ادبیات معاصر مطرح شدند، ی‌ا کار خود را از روزنامه‌ها آغاز کردند یا بخشی از آثار خود را در قالب‌های شعر و نقد ادبی و یادداشت‌های تخصصی در روزنامه‌ها منتشر می‌کردند. هنوز یادمان نرفته‌است که ستون‌های ادبی برخی روزنامه‌ها هر روز با نوشته‌ها و سروده‌های شاعران و نویسندگان بزرگ

مزین بود و همین نوشته‌های مطبوعاتی بعدها در قالب کتاب‌های ارزشمندی تدوین شد و انتشار یافت. با وجود این پیش‌سینه‌گران‌بها، متأسفانه امروزه رسانه‌های ارتباط‌جمعی از قبیل روزنامه‌ها و نشریه‌های کاغذی و کانال‌ها و سایت‌ها در فضای مجازی کمتر به‌طور جدی به شعر و ادبیات می‌پردازند و جای خالی این عنصر ارزشمند فرهنگی در فضای رسانه‌ای امروز ایران به‌شدت احساس می‌شود. دکتر سیدمهدی زرقاتی در این‌باره می‌گوید: «من خیلی با روزنامه‌ها سروکار

ندارم که البته جای مباحثات ندارد، اما بر حسب اتفاق، دوسه روزنامه را در فضای مجازی تورق می‌کردم که متوجه شدم اکثر

قرب به اتفاق آن‌ها صفحه یا حتی ستون ادبی روزانه ندارند و در خوشبینانه‌ترین حالت یک روز هفته را به ادبیات اختصاص می‌دهند.»

استاد ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی ادامه می‌دهد: «جوان‌تر که بودیم، روزنامه‌ها ستون ادبی روزانه داشتند و اگر کمی به عقب‌تر برویم، در حدود دهه چهل، صفحات ادبی روزنامه‌ها جریان‌ساز بود و چهره‌های سرشناس شعر و داستان در آنجا مطلب

## روایت‌هایی از زخمِ بزرگِ زندگی در بی‌رحمیِ زمان

**نگاهی به مجموعه شعر «قسمت عمیق، قسمت کم‌عمق» که به‌تازگی منتشر شده‌است**



شاید بهانه‌هایی هستند تا شاعر «زخم بزرگ زندگی» و «بی‌رحمی زمان» را در «روزهای رفته» به «اعتراف بنشیند» و «شعر بلند تنهایی» را در «باران اندوه» بسراید و «معنای زندگی» را از «رحم زمان» بیرون بکشد و رو به آنچه ما از مفهوم «فرم در شعر آزاد» شنیده‌ایم که سیال و لحظه‌ای و منحصر‌فرد است، نزدیک شود. همین رویکرد است که به‌دلیل صدق عاطفی شاعر می‌تواند شعرها را تأثیرگذارتر و ارتباط‌روحي با مخاطب را بیشتر کند و نیز باعث می‌شود که دایره‌واژگان شعرها گسترش یابد؛ به‌گستره همه‌واژگانی که مفهوم آن‌ها را در زندگی می‌بینیم. همچنین رهایی شاعر از قیدوبندهای ادبی به‌نظر می‌رسد که محصول دیگری از همین رویکرد است؛ تا بدانجا که صفت «آزاد» را برای «شعر» به‌معنای واقعی کلمه می‌تواند محقق کند.

عبارت‌هایی همچون «عکس‌های کهنه»، «چند تکه خاطره که طعم گچ می‌دهد»، «ظاهر تابستان»، «شیر یا خط»، «تک درخت»، «مراکش»، «اکالیپتوس»، «خالی آهن»، «چهارراه رسولی»، «چاه‌موتور»، «هیلتی لکنته» و… که در عنوان شعرها آمده‌اند،

## من و این خانواده شاعر

### شعر در میان ما ایرانی‌ها

در میان ما ایرانی‌ها کمتر کسی است که سروکاری با شعر و شاعری نداشته باشد؛ اگر شاعر و ادیب و منتقد ادبی نباشیم، با طبع شعری داریم یا مخاطب جدی شعر هستیم یا اگر هیچ‌کدام از این‌ها نباشیم، گاه حالات و احساساتی داشته‌ایم که بیان ما از آن‌ها به‌نوعی به شعر ربط پیدا می‌کند و حتی سکوت ما در برابر آن‌ها نیز شاعرانه است! کمتر کسی است که در جلوه‌های خلوت خویش با شعر بیگانه بوده باشد. این ربط محکم بین ما و شاعری حتی در همه عناصر فرهنگی ما مشهود است و در میان جهانیان ما را به‌عنوان قومی می‌شناسند که شاعرانه‌می‌اندیشیم و شاعرانه زندگی می‌کنیم. در اینجا با هم روایتی از حضور شعر در فضای خانوادگی یکی از شاعران را با هم می‌خوانیم؛ روایتی که شاید تجربه زیسته بسیاری از ما باشد.

می‌گفت و گاه شعرهای جالبی هم می‌گفت: «شلغم شکر است، برگش مومیایی! آقام سفر است، خانم چه می‌فرمای؟» البته این شعر و خیلی شعرهای دیگرش را که وزن عروضی هم نداشتند، با آهنگی موزون و خاص می‌خواند؛ طوری که گاه خیلی هم دلنشین بود. به‌جز پدربزرگم، مادرم هم گاهی چیزهایی به‌عنوان شعر می‌گوید که اگر چه معنایی ندارد، اما قافیه دارد. پدرم هم که نظامی‌بازنشسته است، شعرهایی می‌گوید که شبیه شعر نو است، اما بیشتر از آن‌ها به‌عنوان متلک و کنایه برای سرکوب مخالفتش استفاده می‌کند. در خانواده ما شاعران دیگری هم هستند؛ برادرم که کارمند است و برادر بزرگم که معلم است و هر کدام هم گاهی چیزهایی

# روزنامه‌نگارها به‌داد ادبیات فارسی برسند

**هم سخن با استاد دانشگاه فردوسی مشهد دربارهٔ ضرورت روزنامه‌نگاری ادبی**

می‌نوشتند؛ چه شد و چطور شد که صفحه روزانه ادبی از روزنامه‌ها حذف یا گوشه‌نشین شد، بر من معلوم نیست، اما در این نکته تردیدی ندارم که این کار ضربه مهلکی بر زبان فارسی و ادبیات و فرهنگ سرزمینمان ایران وارد می‌آورد و حتی اگر بگوییم که مردم حال و حوصله روزنامه‌خواندن ندارند و بیشتر به‌سراغ صفحه حوادث و آگهی‌ها می‌روند و این نکته را هم روزنامه‌گران و هم مردم فهمیده‌اند، باز هم نباید از همان اندک جماعتی که روزنامه‌ها را تورق می‌کنند، غفلت کرد.»

وی با بیان اینکه «ادبیات برای زبان هر ملت به‌منزله پشتوانه طلا برای پول ملی آن کشور است و اقتصاددانان می‌گویند که پول بدون پشتوانه به‌عنوان سرمایه به‌شمار نمی‌رود» می‌افزاید: «من امیدوارم اصحاب روزنامه که همگی اهل فرهنگ و دانش و فر هستند و به جوانب این مسئله کاملاً آگاه‌اند، فکری به حال و روز صفحه یا ستون ادبی برای روزنامه‌ها بکنند و مدیران و مسئولان فرهنگی نیز در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان به این مهم توجه بفرمایند.»

دکتر زرقاتی خاطر نشان می‌کند: «در روزگاری که ادبیات در کتاب‌های درسی دوره‌های پیشادانشگاهی، جایگاه و پایگاه خود را از دست داده و تدوین‌کنندگان و برنامه‌ریزان کار نابلد، متونسی را برای کتاب‌های درسی به‌عنوان ادبیات انتخاب می‌کنند که بیشتر رنگ‌بویی سیاسی دارد تا ادبی و صداسوسیم‌ها بر نامه‌های ادبی‌اش را با کمترین بودجه‌بندی و نازل‌ترین سطح بر گزاری می‌کند، دست‌کم روزنامه‌نگاران به داد ادبیات فارسی برسند.»

روزنامه شهرامیدوزندگی

روزنامه شهرامیدوزندگی

**شنبه**<sup>۴ بهمن ۱۳۹۱</sup>
<sup>۲۲ شهریور ۱۳۹۱</sup>
<sup>۲۳ شهریور ۱۳۹۱</sup>

SHAHRAANNEWS.IR

۱۵



شهر شعر

#### خواب زنبق‌های سفید

با اینکه شاعران خراسان را بیشتر با شاهکارهای کلاسیک در طول تاریخ می‌شناسند، اما سهم این خطه نه‌فقط در عرصه نوگرایی کمتر از دیگر خطه‌ها نیست، بلکه شاید بیشتر از آن‌ها باشد. در دوران معاصر و پس از ظهور شاعران بزرگ نوگرا از خراسان، در دهه‌های اخیر شاهد رونق گرفتن انواع شعر نو در مشهد هستیم که بخش مهمی از شعر امروز را به‌خود اختصاص داده و محبوب بخشی از شاعران جوان و شعردوستان است. نقد و نظر در این باره بسیار است. نمونه‌هایی از نوسرده‌های چند شاعر جوان مشهدی را می‌خوانیم.

#### عاطفه رنگ‌آمیز توسی

خشنود شدم ای شاخه‌ی شمعدانی
ملاقات با تو دست کمی نداشت
از شنیدن کمانچه‌ی کلهر
در نخستین روز شهربور
وقتی باران به تقاریق می‌بارد
و جهان چون کاسه‌ای خالی لق می‌خورد
بر لبه‌ی حوض
من آدمیزادی نتاهیم
که دوری‌ها کشیده

و در انگشت سپابه‌اش خبری نیست
که نیست دلتنگی آداب خودش را دارد
نمی‌شود کتمانش کرد
نمی‌شود بقیه‌اش را گرفت
و پرسید: از جان گلدان چه می‌خواهی؟
با تک‌گلی قرمز که در یاد رعناتر است
و چشم از نور بر نمی‌دارد
جز برای سیراب کردن قلبش در پاییز

#### مهدی آخرتی

دست مرا بگیر
تا دستم شاخه‌ی درختی باشد
که گنجشکی لانه کرده روی آن
سینه‌سرخ قلمم در آواز تو پنهان است
در صدای بوسه‌های
این شادی که در من است
گلی‌های زعفران را باز خواهد کرد

#### مهدیه مالکی

در زندگی‌ام هرگز
به تجسم ارواح
اعتقادی نداشته‌ام
اما امروز درست یک سال می‌شود
که در این کوچه
کنار خانه‌ی قدیمی‌مان زندگی می‌کنم
و هر روز بپرم در چشم‌هایم خیره می‌شود
پاهایش را بر زمین می‌کوبد
و با فریادی دورم می‌کند
او از اولش هم از گر به‌ها خوش نمی‌آمد

#### امان!...میرزایی

در جناق غروب
چاقو از دست مرگ می‌افتد
و قدرت چند خط خمیده‌ی موازی
قوس آب‌شش جهان را می‌مکد
و به زندگی وامی‌دارد
آه، نیم عمر به‌دنبال ماهی جفتم بودم
و حجم ناموزون اشیا را کشف می‌کردم
دریغ، کالبد تنم را
این تنگ تنگ
در سی‌وپنج سال آوارگی
زمان از دست رفته است
در پالایش تو
یک ماهی از نفس افتاده
دست بر گردن شاخه‌ای صنوبر پیر
بی‌گمان، زنی زنده
در انتحالی کمر رود
خود را به آب زده است
و ماهیان اقیانوس
بی‌بروایی عجبیبی

در شناکردن بر خلاف جریان رودخانه را دارند
رؤیای زندگی در واپس‌گرایی
صبح بیدارباش سربازها
ظهر مدرسه‌های اجباری
عصر دلخون
ایستاده در هیجان
و یک شب سنگین
با کارگران خسته در صف اتوبوس
اما جدال با عشق
جوانی و معنا
قلب، زخم می‌خورد
از غم می‌کفتد

و فقط اوست که این‌گونه قدرتمند می‌شود
قمری بر گرد سیاره‌های
عشق در چرخشی نگران
فروغ می‌خواند
در بقیچه‌ی خزان
گلی می‌تراود
و در نیم دیگر عمر
سقمونی تازه‌ای می‌نوازد
پیاده شدم از تاکسی
و در مترو به رشد جمعیت خندیدم
چه گاوپازی هولناکی در بارسلون برپاست

#### حسن متین‌راد

به همین سوی چراغ/روشنم امروز، خیلی
کلات برگشت نادرم از هند
بز کوهی‌ام از نور در لا‌زورد
به همین قبله/دلم‌وا/دستم رو
ناموستاتم، عار نکنید
در مینوی رخم، رخ بشویدید
ببینید/از کاشعمر دیوار من آفتاب تافته به تاک
به همین برکت/نخست‌انخست انسان نخستینم امروز
رسوب غارنشینی تانم در ژن/با هزار رشته دی‌ان‌ای
دستفروش نئون در غارم از شوش تا تجریش
متم/سر بریده‌ی میرزا در برف
عار نکنید
دلم گرفته، رفیق!
دلم گرفته و راهی نمانده به بیرون
انگار این غار را با قاف نوشته‌اند